

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه اشتراط بقای موضوع

من اگر خواسته باشم که کلمات محقق عراقی را در چند جمله خلاصه کنم و آن این که مطابق توضیحات این اصولی بزرگ، عقل وقتی در این جا از آن نام برده می شود، مراد آن عقلی که در اسناد اربعه می گوئیم، نیست. آن عقل منظور عقل عملی است که قاطع می شود به حسن چیزی یا قبح چیزی به طوری که معتقد است هر قانون گزاری باید نسبت به این موضوع الزام داشته باشد. الزام به فعل یا الزام به ترک افعال یا اقوال به گونه‌ای که قانون گزار مطابقش الزام داشته باشد. و لذا می گویند که از اسناد چهارگانه است. فقیه هم می تواند که به او اعتماد کند یا در قانون ملازمه شما فضلا این را کم نشنیدید که می گویند کل ما حکم به العقل حکم به الشرع ... این کل ما حکم به العقل، عقل عملی است. موضوع اصلا ربطی به عقل عملی ندارد! این جا منظور نهاد تطبیق اما خیلی دقیق و مراد از عقل این است. مثلا یک آبی که با نجاست تغییر کرده بود و بوی نجاست می داد و به خاطر همین هم گفتیم که نجس هست، حالا که بویش رفته و برای ما شده آب بدون بو. ولی ملاقات با نجس را داشته است و متاثر هم شده به عقل می گوئیم با همه دقت هایی که داری بکن ببین این همان است؟ الان در این مثال حاضرما می گوید مسلم، این، آن نیست. ببینید یک دفعه یک تغییر می کند که ما می بینیم که دخیل نیست. مثلا اگر ظرف آب را عوض کنند، قبلا که پاک بود و یقین داشتیم ظرف اگر عوض شود درست است که یک تغییر است اما یک تغییر غیر دخیل است. اما اگر کوچکترین تغییری بکند که احتمال بدیم احتمال کوچکترین تاثیر دیگر آقایان نمی توانیم استصحاب کنیم. و لذا در مثال آب متغیر ما نمی توانیم. اگر مجتهد فوت کند و ما شک کنیم در جواز تقلید او. قبلا که زنده بود، جایز تقلید بود. با زهم نمی توانیم چون عقل ما احتمال میدهد حیات دخیل باشد. و مجتهد زنده غیر از مجتهد مرده است. مراد جناب عراقی از عقل، نهاد دقت است. این را به عنوان یادبود از درس دو سه روز اخیر به یاد داشته باشید که زمانی منظور ما از عقل همان عقل در دایره اسناد اربعه است و در قاعده ملازمه کل ما حکم به العقل حکم به الشرع ... و یک دفعه عقل را در استصحاب منظور داریم. که این ربطی به آن ندارد. آن عقل عملی است، این عقل نظری است. چون این همانی کار عقل نظری است. یعنی نظر می دهد کاری به حسن و قبح و ... ندارد. پس مراد از عقل با این مثالهایی که زدیم، از کلام عراقی معلوم شد. مراد ایشان از لسان دلیل چه شد؟ مراد همان عرف است اما با نظارت به دلیل ... یعنی وقتی جناب عراقی می گوید عرف یعنی برداشت مخاطب از دلیل یک سوال: طبق نظر عراقی، این عرف دقیق است یا مسامح؟ ایشان این عرف را نه وصف کرد به دقت نه وصف کرد به مسامح فقط گفت عرف؛ همان عرفی که مرجع در مفاهیم ادله است. چطور ما در مفردات یک دلیل به عرف مراجعه می کنیم! در مدالیل تصدیقی هم که از مجموعه دلیل یا چند دلیل به دست می آید به عرف مراجعه می کنیم. ایشان لسان دلیل که از آن به نام عرف مسامحی نام برد - گرچه کلمه گویا و زیبایی نیست - منظور از عرف مسامحی یعنی عرفی که فارغ از دلیل یک مناسباتی می بیند و بعد در توسعه و ضیق حکم دخالت می کند. عرف فارغ از دلیل با همه تسامحاتی که دارد. گاهی از یک چیزی زود میگذرد گاه ممکن است که به یک چیز گیر دهد! این شد خلاصه کلام عراقی ...

ما دو نفر را داریم که بیشتر توضیح داده‌اند. یکی محقق عراقی از نجف و دیگری از قم؛ مرحوم امام خمینی. که در نهایت ایشان در آخر کار همه را به حساب استاد خود می گذارد و می گوید این ها چیزهایی است که از استاد خود آقا شیخ عبدالکریم داریم. امام خمینی دو سه مطلب دارد؛ ایشان می گوید: منظور از عرف چون در کنار عقل آمده است، عرف مسامحی نیست، می گوید از این که عقل و عرف کنار هم و قسیم هم آمدند، (کسی ممکن است فکر کند که منظور از عقل دقت است و این جا هم عقل

عملی که مراد نیست) اگر منظور نهاد دقت است، اگر نهاد دقت را به نام عقل خرج کنیم ته آن نهاد تسامح می ماند. و بعد مدعی شویم که مراد از عرف، عرف مسامح است .

ایشان می گوید: نه. این اشتباه را شما نکنید! عرف مسامح یعنی چه؟ عرف مسامح در این کره زمین؛ هر جا باشد، در محیط تشریح هیچ کجا اعتبار ندارد. مثلا عرف مسامح را می توانیم در مفردات ادله به کار ببریم؛ مثلا معنای یک کلمه را می خواهیم بفهمیم، حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر؛ فرض کنید بخواهیم این مفردات را بفهمیم برویم سراغ عرف مسامح؛ مقابل عرف دقیق. در تطبیقات معنا معلوم شد. مثلا معلوم شد که معنای سفر 45 کیلومتر است. مثلا از قم تا فلان جا ... چند کیلومتر است؛ آیا 45 کیلومتر است یا نه؟ در جواب بنا نیست عرف خیلی دقت کند چند متر و ... این را می گویند عرف در تطبیقات. لذا ابا عرف مسامح معیار نیست. می آیم در مدالیل تصدیقی؛ مدالیل تصدیقی یعنی کل جمله؛ یک آیه را بخواهد که معنا کند یک حدیث را بخواهد که معنا کند میدانید که غیر از مفردات مدالیل تصدیقی خیلی نقش دارد. قرائن حافه، غیر قرائن، سایر ادله، خود مناسبات حکم و موضوع ... این ها چیزهایی هستند که در مدالیل تصدیقی دخالت می کنند. باز هم عرف مسامح معتبر نیست! دو تا ادعا شد که مراد از عرف در مقابل عقل عرف مسامح نیست. دوم این که عرف مسامح هیچ کجا اعتبار ندارد. ای کاش مرحوم عراقی این کلمه عرف مسامحی را به کار نمی برد! ضرورت هم ندارد ولی وسیله می شد که دیگران حمله کنند یا رد کنند. می پرسیم پس مراد از عرف چیست؟ ایشان می گوید مراد از عرف، عرف دقیق است. یعنی جایی که عرف می خواهد که دقت کند. عرفی که ممکن است که داوری کسی را تخطئه کند. دیدید مثلا وقتی به کسی می گویند این آب مطلق است یا مضاف؟ می گوید مطلق است بعد شما می گویند آقا دقت کن! رنگ و طعم آب را نگاه کن! آیا این آب مطلق است؟ حتما مضاف است. ایشان می گوید منظور از عرف، عرف دقیق است. شما وقتی میروید میوه بخرید، آیا بنابر تسامح است؟ یعنی مثلا هشتصد گرم را بگویند یک کیلو؛ یا یک و دویست را بگویند یک کیلو؟ نه. ممکن است چند گرم را حساب نکنند، البته تا حد چند گرم و چند مثقال است. جنس هم فرق می کند که میوه یا طلا باشد! اما بنا نیست که هشتصد گرم را بگویند یک کیلو یا یک و دویست. مرحوم امام وقتی عرف را دقیقش می کند، کار یک جا سخت می شود. کجا؟ در عقل. چون اگر عرف را گفتیم عرف دقیق چون ایشان اصرار دارد، کارش در عقل سخت می شود. عقل هم دقیقه است؛ می فرماید که مراد از عقل، عقل نظری برهانی است. عقلی که یک پایش در فلسفه است و یک پایش در بیرون است. بعد هم دوستان، ایشان یک مثال خیلی زیبا می زند. می گوید ببینید اگر لباسی که به خون آلوده شده آن را تمیز کنند و بشویند. تمیز بشود تا جایی که فقط یک رنگ کمرنگ بماند. این جا عرف با همه دقتش چه می گوید؟ می گوید این رنگ خون هست و خود خون نیست و اعتنا هم نمی کند. یا وقتی که انسان می رود رأی دهد یک مقدار جوهر روی دست باقی می ماند. این جا عرف حکم به عدم بقا می کند؛ ولی آیا عقل هم همین حکم می کند؟ یا این که عقل می گوید که رنگ عرض است؛ عرض بدون معروض محال است. اگر رنگ هست حتما خون هست که رنگ خون هست! و الا باید بگویند خون رفته و رنگش مانده؛ به عبارتی معروض رفته و عرض مانده است. بقای عرض بدون موضوع خودش محال است. عقل قبول نمی کند که موضوع از بین رفته باشد! این جا ایشان عکس آن مثال را میزند آن جا که عرف حکم به بقا می کند و عقل حکم به فنا ... حالا فرض کنیم سگی که مُرد، چه حکمی دارد؟ آیا حکم زنده بودن را دارد یا فرق دارد؟ عقل می گوید که این سگ نیست؛ به هر حال حیوان روح می خواهد. نه کلب است و نه جسد الکلب است. کان جسد الکلب. ولی آیا عرف هم همین را می گوید؟ عرف می گوید که این سگ است و احکام سگ را هم بر روی آن اجرا می کند. ایشان می گوید مراد از عقل، عقل دقیق برهانی است. عقل و عرف را ایشان خوب توضیح داده اما لسان دلیل را توضیحی ندارد.

این آقایان: آخوند و شیخ و عراقی و دیگران هر چه در تفسیر این سه مورد گفته اند، فکر می کنید این را از جایی آوردند؟ اینان در واقع نظرات خودشان را بیان کردند. اینان در واقع نشستند و فکر کردند که چند گزینه برای این حکم به همانی میسر است چند رقم می توانیم که داوری کنیم؟ سه رقم، یک رقم جایی که با همه دقتها این همانی را تشخیص بدهیم یک رقم جایی که نمی خواهیم اینقدر اعمال دقت کنیم ولی نظرمان به دلیلی است که از طرف شارع رسیده است. یک رقم هم این که نمی خواهیم دقت کنیم و آن چه از طرف شارع رسیده است، نیست. به هر حال این سه گزینه را دیدند گفتند عقل و عرف و لسان دلیل. به هر حال تعرف مصطلحی هم نیست. مثلا عقل در ما حکم به العقل ... تعریف اصطلاحی است. آن جا رسما عقل را معنا می کنند. می گویند عقل عملی مدرک حسن و قبح اشیا به گونه ای که فاعل فعل حسن را ممدوح و مستحق مرگ می شمارد و فاعل فعل قبیح

را نم. در آن جا باید الزام به فعل باشد و آن جا الزام به ترک. ما هم عین آن ها باید ببینیم چند شیوه داوری داریم براساس آن ها، این سه نهاد را مشخص کنیم.

الحمد لله رب العالمين